

## رستاخیز مهسا زنده است

فاضل غیبی

امروزه همراهی با رستاخیز زن زندگی آزادی اگر نه تنها، دستکم بزرگ‌ترین معیار ایران‌دوستی است. البته تردیدی نیست که دل‌بستانان به باورهای نسل‌های گذشته می‌باید برای پیوستن به این خیزش کم و بیش بر برخی تصورات پیشین خود غلبه کنند زیرا این فقط نسل جوان ایران است که تمامی باورها، آرزوها و آرمان‌های خود را در این رستاخیز بازتاب داده است و به همین سبب نیز در راه پیشرفت و پیروزی آن از پا نمی‌نشیند.

خواست‌های رستاخیز مهسا نه تنها با نسل جوان ایران پیوندی ناگسستنی دارد، بلکه پس از آنکه حکومت اسلامی نزدیک به پنج دهه چهره‌ای منفور از ایران و ایرانی عرضه داشته است، اکنون جهانیان با شگفتی به پیشرفت‌های فرهنگی نسل جوان ایران می‌نگرند. در واقع نیز استقبال گسترده از رستاخیز زن زندگی آزادی و درهم‌تنیدگی آن با شعار «جانم فدای ایران!»، همه تبلیغات ضد ملی «چپ اسلامی» در طول سده گذشته را به کناری افکند و برگه نو در تاریخ ایران گشود، که در آن میهن‌دوستی ایرانی بر مبنای سرشتی استثنائی، با انسان‌دوستی و آزادی‌خواهی هماغوش است.

فراز و نشیب‌های رستاخیز مهسا را از آنجا که خیزشی سیاسی فرهنگی است، نمی‌توان و نباید تنها با متر و معیارهای سیاسی سنجید، بلکه نقشی که در رسوخ آگاهی و خودآگاهی فردی و اجتماعی در جامعه بازی می‌کند به همان نسبت مهم است که درهم شکستن اقتدار حکومت اسلامی برای اقشار هرچه بزرگ‌تری از جامعه؛ و گرنه باید همانند دو جناح چپ و اسلامی «خالی شدن خیابان‌ها را نشانه پایان شورش مهسا» بینگاریم!

اما قابل انتظار است که رستاخیز نوین ایران دستکم به دو دلیل با شدت بیشتری ادامه یابد:

(۱) رژیم اسلامی بر اثر کاستی‌های ساختاری خود، حتی با وجود هرگونه کمک خارجی نخواهد توانست از سقوط اقتصادی و زیست‌محیطی کشور پیشگیری کند و در پیامد این سقوط پشتیبانی از رژیم به شکلی فزاینده ریزش می‌کند.

(۲) بیداری جنسی، قومی، فرهنگی ایرانیان در سایه رستاخیز مهسا، که خیزشی صد در صد ایرانی است، تضاد آشتی‌ناپذیر میان آرمان‌های ملی ایران با منافع فاشیسم اسلامی را نشان داد و تاریخ اجتماعی ایران ناگزیر به سوی حل و رفع این تضاد پیش خواهد رفت.

آشکار است که رستاخیز زن زندگی آزادی خیزشی تنها زنانه نیست و مردان نیز در پیوند با آن برای آینده‌ای کوشش می‌کنند که در آن برابری زن و مرد، سرآغاز پیشرفت‌های بزرگ اجتماعی خواهد بود. اگر امروز زنان ایران دلاورانه و روزانه تک به تک با «حجاب اجباری» می‌جنگند، مبارزه مشترک برای رهایی از فاشیسم اسلامی نیز انتخاب فرد فرد ایرانیان است.

در همین راستا رستاخیز مهسا امکان تاریخی نامنتظره‌ای را در برابر «نسل پنجاه و هفتی» گذاشته است؛ نسلی که بعضاً ناآگاهانه راه را برای سقوط همه‌جانبه ایران باز کرد. اما اکنون حتی این نسل نیز از این امکان خجسته برخوردار است که به مدد همراهی فعال با رستاخیز نوین «جبران مافات» کند و نه تنها در پیشگاه تاریخ ایران بلکه در برابر فرزندان و آیندگان این سرزمین نیز به سرافرازی تاریخی دست یابد. اگر سرنوشت انقلابیون روسی و کوبایی... را در نظر بگیریم، که امکان نیافتند تا فاجعه‌ای را که دچار ملت خود کرده بودند جبران کنند، آنگاه درمی‌یابیم که اینک چه امکان نیکویی نصیب «پنجاه و هفتی‌ها» شده است. البته وابستگان به این نسل در رستاخیز مهسا جایگاهی شایسته‌تر خواهند داشت، اگر بر «سیاست‌زدگی» غلبه کنند، از نسل جوان بیاموزند و نیز نکوشند تا «باورها»ی خود را در قالب منشورها و بیانیه‌های تکراری تحمیل نمایند!

نام رستاخیز «زن زندگی آزادی»، به اندازه یک برنامه کامل حزبی، بیانگر درونمایه‌ای کاملاً نوین است و مرزبندی روشن آن با خشونت و اقتدارگرایی چپ اسلامی، به خودی خود هرگونه کوششی برای کانالیزه کردن آن را در چارچوب توهمات پیشین محکوم به شکست کرده است. رستاخیز مهسا «انقلاب لنینی» نیست و درست است که هنوز پس از نزدیک به یک سال ساختار رهبری و شکل تشکیلاتی خود را پدید نیاورده است اما این دو جنبه به خودی خود مشکلی چاره‌ناپذیر نیست و بدون شک به موازات بلوغ و خرد جمعی فزاینده و با استفاده از امکانات رسانه‌ای نوین با رایزنی ایرانیان درون و برون مرزها به شیوه‌ای نوین حل خواهد شد.

آنچه امروزه اهمیت حیاتی دارد پاسداری از جریان اصلی رستاخیز زن زندگی آزادی، به عنوان مهم‌ترین وظیفه هر ایران‌دوستی است. آیا آنانی که از ناکامی و نافرجامی این رستاخیز سخن می‌گویند و از صرف وقت گرانبهای خود برای پشتیبانی از آن ابا دارند، واقعاً تصور می‌کردند رستاخیزی چنین بنیادی در برابر رژیم بدین نابکاری و سفاکی به این سادگی پیروز خواهد شد؟ آیا اینان حملات سهمگین "راست" و "چپ" را در خدمت لشکر سایبری رژیم نمی‌بینند؟ آیا آنان نمی‌بینند که در سایه خیزش مهسا رژیم اسلامی چنان در حال فروریختن است که حاضر است به هرگونه معامله با «دشمن» خود تن دهد؟ آیا آنان نمی‌بینند که چگونه نیروهای سرکوبگر رژیم در کمین‌اند تا در اولین فرصت چنان از مخالفان انتقام بگیرند که کشتارهای گذشته در مقابل آن ناچیز جلوه خواهد کرد؟

با این همه باید پذیرفت که بروز شکافی در رستاخیز مهسا ضربه‌ای جانکاه بر آن وارد کرد. این شکاف را بخش بزرگی از هواداران شاهزاده رضا پهلوی باعث شدند که لابد تصور می‌کردند با پشتیبانی قاطع از ایشان و ایجاد صافی مستقل، کوشش برای سرنگونی حکومت اسلامی با شتاب به ثمر خواهد نشست. به تصور آنان، از آنجا که شاهزاده به عنوان شخصیتی مشهور، دمکرات‌منش و قابل اعتماد... از هر گروه دیگری در اپوزیسیون هوادار بیشتری دارد، پشتیبانی از او نه تنها راه‌گذار از حکومت اسلامی را هموار می‌کند، بلکه تضمینی برای بازسازی و بازگشت ایران به نظامی پیشرفته خواهد بود.

حال آنکه «انقلاب»، «انتخابات» نیز نیست که پرشمارترین گروه آن را ببرد! چنان‌که حکومت نابکار اسلامی نیز حکومت احمدشاهی نیست که به تلنگری از پا درآید. برای سرنگونی این رژیم به کوشش و همیاری تمامی گروه‌های اجتماعی ایران‌دوست نیاز است و هواداران شاهزاده با رفتار جداسرانه خود نه تنها خدمتی به پیشبرد رستاخیز نوین ایران نکرده‌اند، بلکه سرمایه سیاسی شخص وی را نیز به هدر می‌دهند؛ زیرا با وجود خیزش زن زندگی آزادی، هیچ شخصیت ایرانی بدون همراهی و همکاری با آن از آینده‌ای برخوردار نخواهد بود!

شرکت شایان شاهزاده رضا پهلوی در نخستین کوشش برای تبلور رهبری جمعی قرین موفقیت نبود، اما هر قدر هم دشوار، اما بدون شک تنها چنین «تمرین»‌هایی دمکراتیک به ویژه در پیوند با جریان‌ات درون‌مرزی به ثمر خواهند نشست. با این وصف، هرگونه ساده‌انگاری نه تنها انرژی همراهان جنبش را به هدر می‌دهد، بلکه در عمل به تحکیم رژیم اسلامی نیز می‌انجامد.

بی‌جهت نیست که رژیم جهل و جنایت، سالانه میلیاردها خرج می‌کند تا برای جهانیان و نیز اقشار عقب‌مانده و ساده‌لوح تصویری غیرواقعی از خود نمایش دهد. بنابراین بر هر ایران‌دوستی واجب است که در راه شناخت رژیم فاشیسم اسلامی، هر گونه احساساتی‌گری و ساده‌اندیشی را کنار بگذارد زیرا هر شناخت دیگری، جز اینکه حکومت اسلامی در ایران حکومتی «توتالیتر» است (که پیشتر فقط دو نمونه هیتلری و استالینی را در تاریخ از آن سراغ داریم)، فقط به هدر رفتن انرژی برای مبارزه با آن می‌انجامد.

دو دیگر آنکه یکی از مشکلات بزرگ ایران از انقلاب مشروطه تا کنون نارسایی دمکراسی سیاسی بوده و هست. جامعه ایران در دهه آخر حکومت محمدرضا شاه از نبود دمکراسی سیاسی رنجور بود و همین رنجوری را باید با وجود پیشرفت‌های بزرگ کشور، علت عمده برای نارضایتی همگانی و وقوع زلزله فاجعه‌بار «انقلاب اسلامی» دانست.

در این گیر و دار بسیاری هنوز هم بر این گمان‌اند که دمکراسی امری لوکس است و اگر رهبران اراده کنند آن را به کمک صندوق رأی برقرار خواهند کرد. اما دمکراسی به تحول در همهٔ جوانب نظام سیاسی از یک‌سو و تأمین و تضمین خدشه‌ناپذیر حقوق همهٔ شهروندان نیاز دارد و بزرگ‌ترین مزیت آن نیز مشارکت همهٔ گروه‌های اجتماعی در نوسازی و پیشرفت کشور است. بدین معنی برقراری دمکراسی بهترین راه تحقق واقعی آرمان ملی‌گرایی نیز هست، زیرا هر نظام دیگری تنها بر بخشی از جامعه تکیه دارد و بخش‌های دیگر طبعاً از آن و اهدافش پشتیبانی نخواهند کرد.

راه‌گذار از حکومت اسلامی نه میان‌بر می‌شناسد و نه با ساده‌انگاری پیمودنی است. این‌گذار به همکاری و هم‌رزمی همهٔ اقشار و گروه‌های اجتماعی با هر ویژگی قابل تصور نیاز دارد و این مهم تنها در رستاخیز مهسا تحقق یافته است. بدین معنی برای نخستین بار در تاریخ، هر ایرانی بر سر دوراهی انتخاب میان پیشرفت و عقب‌ماندگی قرار گرفته است و رفتارش نسبت به رستاخیز نوین ایران مورد داوری نسل‌های آتی قرار خواهد گرفت. این واقعیت بر هر گونه بهانه برای طفره رفتن از همراهی با آن خط بطلان می‌کشد. خاصه آنکه رستاخیز «زن زندگی آزادی» از این ویژگی نیز برخوردار است که در آن هر کس و هر گروهی نه تنها می‌تواند با حفظ باورهای خود مشارکت کند، بلکه آنها را آزادانه تبلیغ نیز بنماید.